

به یاد ۴ خرداد ۱۳۵۱

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى

آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم (کهف ۱۳)

چهارم خرداد امسال مصادف با پنجاهمین سال شهادت محمد حنیف‌نژاد ، سعید محسن، اصغر بدیع زادگان، محمود عسگری‌زاده و عبدالرسول مشکین فام است.

در طول این پنجاه سال که از آن چهارم خرداد می‌گذرد بسیار درباره آنها گفته و شنیده‌ایم رژیم شاه و مقامات امنیتی آن، آنها را خرابکار می‌نامیدند .

بعدها اتهامات متعدد دیگری از قبیل تروریست ، مستبد و خودرای ، منافق ، مارکسیست و... از سوی کسانی که در دوران مبارزه تاب و تحمل یک شب انفرادی کشیدن را هم نداشتند و یا کسانی که از اساس با مبارزه علیه رژیم و شاه شیعه موافقت نداشتند به آنها افزوده شد . براین اتهامات باید ناسزاهای نویسندگان سفارشی نویس جدیدی را هم افزود که برای خوشایند از ما بهتران در سالهای اخیر تا توانستند در میدانی آماده تاختند و به پاداش این حملات اجازه یافتند تا در عرصه سیاسی حضور یابند و کتاب بنویسند و مجله منتشر کنند.

ظهور و بروز گروه‌هایی با مشی قهرآمیز از بعد از قیام خرداد 1342 ، نه یک انتخاب بلکه محصول جبر زمانه بود که موجبات آن را در وهله اول رژیم شاه و دستگاه‌های امنیتی فراهم آورد . وقتی رژیم از بهمن 1341، عده زیادی از دانشجویان فعال، قریب به اتفاق رهبران و اعضای فعال جبهه ملی که شعار آن «اصلاحات آری ، دیکتاتوری نه» بود را در قزل قلعه و قصر و... زندانی کرد و یا رهبران و اعضای فعال نهضت آزادیرا بعد از مدتی بازداشت به بهانه اعلامیه منتشر نشده‌ای به یک تا ده سال زندان محکوم کرد و سرخوش از این سرکوب، اسب دیکتاتوری خود را چهار نعل می‌تاخت باید می‌دانست که سرانجام این همه خودکامگی، روی آوردن جوانانی خسته از این همه ستم به سوی سایر راه‌ها است . راه‌هایی که امروز قضاوت درباره آن برای ما آسودگان از آن شرایط ، سهل و آسان است .

با این همه از بعد از اعدام اعضای هیات های متلفه در 26 خرداد 1344 به این سو صدور حکم اعدام تا روزهای پایانی سال 1349 متوقف شد. گویی مقامات امنیتی هم دریافته بودند که فشار بی‌حدوحصر عاقب خوشی ندارد . در این دوران یعنی در حدود پنج سال عده زیادی از فعالان سیاسی اعم از نیروهای سیاسی و یا کسانی که در اندیشه مبارزه مسلحانه با رژیم شاه برآمده بودند بازداشت و محاکمه شدند . از جمله این گروه ها می‌توان به گروه نیکخواه در ارتباط با ترور شاه، حزب ملل اسلامی ، اعضای «جاما» به رهبری دکتر پیمان و دکتر سامی، هسته اولیه چریک‌های فدایی خلق به رهبری بیژن جزنی،

خلیل ملکی و چند تن از همفکرانش ، اعضای گروه فلسطین به رهبری شکرالله پاک نژاد و ناصر کاخساز و... اشاره کرد.

اما در باره هیچ يك از این افراد و گروه‌ها حکم اعدام صادر نشد و یا همچون کاظم بجنوردی رهبر حزب ملل اسلامی حکم اعدام اجرا نشد. این درحالی بود که به جز خلیل ملکی و دوستانش بقیه افراد دستگیرشده در رابطه با گروه‌هایی با مشی قهرآمیز شناسایی و بازداشت شده بودند .

اما از بهمن 1349 به بعد همه چیز تغییر یافت و موج شکنجه‌های قرون وسطایی و اعدام مبارزان به شکل وحشیانه‌ای آغاز شد . بعد از پایان ماجرای سیاهکل و دستگیری عده‌ای از افراد جان به در برده از آن ماجرا در 26 اسفند 1349 ، دوازده تن از اعضای گروه جنگل تیرباران شدند . موج اعدام اعضای سازمان چریک های فدایی خلق در سال 1350 نیز ادامه یافت.

در این میان و درحالی که ماموران ساواک در گیرودار برخورد با سازمان چریکهای فدایی و فعالیت-های آنها بودند در شاخه ای دیگر ساواک و کمیته مشترک به دنبال سرخ-هایی که از یک مامور نفوذی خود به دست آورده بودند و تعقیب و مراقبت‌های گسترده از اوایل شهریور 1350 هجوم وسیعی علیه اعضای گروهی که هنوز وارد مرحله عملیاتی نشده و نامی برای تشکیلات خود انتخاب نکرده بودند را کلید زدند .

تا پیش از این تاریخ رهبران این گروه بی‌نام ، ضمن تمرکز بر تدوین ایدئولوژی و نیز عضوگیری ، دو اقدام در ارتباط با استراتژی انجام داده بود نخست ارتباط با جنبش‌های آزادی‌بخش واز جمله سازمان آزادیبخش فلسطین و اعزام عده‌ای از نیروهای خود به فلسطین برای آموزش نظامی و دوم ماجرای ربودن هواپیمایی که از دوبي حامل شش تن از اعضای دستگیرشده سازمان جهت انتقال به ایران بود.

با این همه و بهرغم عدم انجام فعالیت خاصی در عرصه جامعه از سوی اعضای این گروه ،تلاش برای تهیه اسلحه ، موجبات رسوخ به درون سازمان و شناسایی اعضا، امکانات و توانایی های سازمان از سوی ساواک را فراهم کرد. فرد نفوذی یک عضو سابق تشکیلات تهران حزب توده به نام مراد دلفانی بود که به خدمت ساواک درآمده بود . ساواک بهرغم آگاهی از وجود تشکلی که قصد مبارزه مسلحانه دارد قصد داشت تا تکمیل اطلاعات خود از هجوم به خانه‌های تیمی و بازداشت نیروهای سازمان خودداری کند . ولی جمع‌بندی جدید سازمان و ضرورت شروع عملیات همزمان با برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد ساله ، ساواک را برآن داشت تا در شهریور 1350 و پیش از شروع جشن‌های دوهزار و پانصدساله ، حمله خود را آغاز کند . از اول شهریور 1350 تا سوم آبان ماه مجموعاً 143 نفر از اعضای سازمان طی هشت عملیات دستگیر و به زندان افتادند. در این هشت هجوم به جز احمد رضایی تمامی اعضای کادر مرکزی سازمان و از جمله حنیف‌نژاد، سعید محسن ، بدیع‌زادگان دستگیر شدند. در این شرایط احمد رضایی وظیفه احیای سازمان را یک تنه به دوش گرفت و هنگامی که در 30 بهمن ماه آن سال در درگیری خیابانی با ماموران ساواک به شهادت رسید سازمان توانسته بود به بازسازی خود پرداخته و بخشی از آثار آن هجوم وحشتناک را از بین ببرد. اعضای بازداشت شده سازمان به تدریج و در گروه‌های جداگانه علنی و یا غیر علنی محاکمه و تعدادی از آنها به اعدام و اکثریت به

زندان محکوم شدند. در 30 فروردین 1351 چهار تن از اعضای سازمان تیرباران شدند . در چهارم خرداد 1351 حنیف نژاد به همراه سعید محسن، بدیع‌زادگان ، محمود عسکری‌زاده و رسول مشکین‌فام پنج عضو مرکزیت سازمان تیرباران شدند.

برخوردهای قهرآمیز از سوی دو طرف تا پایان عمر رژی‌م شاه ادامه داشت . اگرچه از اواخر سال 1355 کاهش یافت . از سوی دیگر در سال 1354 با اقدام به تغییر ایدئولوژی و اعلام مارکسیست شدن سازمان از سوی تقی شهرام و بهرام آرام که در آن زمان به همراه مجید شریف واقفی مرکزیت سازمان را تشکیل می‌دادند تحولاتی را رقم زد که تأثیرات زیادی در عرصه سیاسی ایران با خود به همراه داشت .

با همه این وقایع و اگرچه سازمانی که به همت و تلاش محمد حنیف نژاد و همفکرانش ایجاد شده بود با آن اتفاقات و نیز وقایع بعدی و خطمشی نادرستی که بعد از پیروزی انقلاب از سوی رهبران مجاهدین در پیش گرفته شد دستخوش ضربات عدیده و جدی شد و جایگاه اولیه خود را در میان جامعه از دست داد اما با این وجود ویژگی‌های بنیانگذاران و بسیاری از اعضای اولیه آنها حتی از سوی مخالفان آنها که با سازمان مجاهدین ، مشی مسلحانه و نوع تشکیلات آنها نیز مرزبندی جدی داشتند انکار نشد .

ایمان و اعتقاد و پایبندی به باورهای مذهبی و اخلاص، تلاش بی‌وقفه ، از خودگذشتگی حنیف نژاد و یارانش را حتی مخالفان و کسانی که در صف مقابل آنها نیز قرار داشتند قبول داشتند و بر آن صحنه گذاشتند.

مرحوم حسین شاه حسینی از استوار ساقی این روایت را درباره شب آخر زندگی حنیف نژاد نقل می‌کند : « بعد از اعدام حنیف نژاد یک بار که من با او رو به رو شدم از شب آخری که حنیف نژاد را برای اعدام به چیتگر می‌بردند تعریف کرد که آن شب حنیف نژاد تا هنگام سوار شدن به آمبولانس زندان ذکر می‌گفت و اظهار عجز و لایه نمی‌کرد و حتی در زندان را بوسید و سوار آمبولانس شد . » و خود ایشان در ادامه می‌افزاید : این چهره‌ها عواقب کار خود را پذیرفته بودند ولی عده‌ای هستند که فکر می‌کردند با چهار روز زندانی فردا پرچم به دست آن‌ها داده می‌شود و چه‌گوارای دیگری خواهند شد.